

## شاهنامهٔ بنداری (الشاهنامه)

در میان کسانی که از خرمن دانش فردوسی خوشه چیده و از خوان گسترده شاهنامهٔ او بهره یافته‌اند، ادیب و مورخی است به‌نام فتح‌بن علی‌بن محمد بنداری ملقب به قوام‌الدین، که در اوایل سدهٔ هفتم هجری، این شاهکار حماسی را از زبان فارسی بسه عربی ترجمه کرده و در شناساندن تاریخ و فرهنگ کهن ایران به ملل عربی زبان، توفیق یافته است.

از زندگی بنداری اطلاع دقیقی در دست نداریم. تنها آنچه از احوال او می‌دانیم همان است که در پاره‌ای از دائرة المعارفها و تواریخ ادبی به‌صورت پراکنده آمده است. در دائرة المعارف اسلامی، در ذیل کلمهٔ "بنداری" چنین می‌خوانیم: "فتح‌بن علی بن محمد اصفهانی و لقبش قوام‌الدین است. او مورخ عربی است و مختصری از کتاب عمادالدین را که در تاریخ سلاجقه است فراهم آورده و نام آن را (زبدة النصره و نخبة العسرة)<sup>۱</sup> نهاده است. و گفته‌اند که پیش از آن نیز کتاب دیگری از عمادالدین به‌نام "البرق الشامی" را تلخیص کرده است و همچنین شاهنامهٔ فردوسی را به زبان عربی ترجمه و آن را به پادشاه بزرگ ایوبی متوفی به سال ۶۲۴ هـ (۱۲۲۷ م) اهدا کرده است."<sup>۲</sup> و در پایان اشاره شده است که از سرگذشت او اطلاع بیشتری در دست نیست. "ولاعرف علی التحقیق من سیرته اومن الاحداث التي مرت فی حیاته اکثر من ذلک"<sup>۳</sup>. در لغت‌نامهٔ دهخدا در ذیل کلمهٔ "بنداری" چنین آمده است:

"فتح‌بن علی بن فتح، قوام‌الدین بنداری اصفهانی که در قرن هفتم، نشو و نما یافته است. اوراست؛ تاریخ آل سلجوق از عمادالدین محمد بن محمد حامد اصفهانی که بوسیلهٔ وی به‌صورت اختصار درآمده است. دیگر کتاب موسوم به "نصرة الفتوة وعصرة الفطرة" در اخبار آل سلجوق. (از معجم المطبوعات)<sup>۴</sup>. در اینکه نام مترجم شاهنامهٔ بنداری، فتح و نام پدرش علی و محل تولدش اصفهان بوده است، تردیدی نیست. زیرا خود در مقدمه‌ای که بر این ترجمه نوشته، به‌نام و نام پدر و محل تولدش اشاره کرده است. سخن بنداری در مقدمهٔ کتاب چنین است: "پس از آنکه به درگاه پادشاه عادل، عیسی بن ابی‌بکر، بار یافتم و کتاب شاهنامه را که حاوی عدالت و دادگری و خصایل

پسندیده پادشاهان عجم و همت ایشان در آبادانی شهرها بود، تقدیم کردم پادشاه آن را پسندید و دستور داد برای اینکه فایده این کتاب عام تر گردد، آن را از زبان فارسی به زبان عربی ترجمه کنم: "فامر مملوکه و ضیعتہ التبع بن علی بن محمد بن الفتح البنداری الاصبهانی ان یترجمه فیحل حکایاته المنظومه".<sup>۵</sup>

آنچه خواننده از مطالعه کتاب "الشاهنامه" و از مقدمه مصحح آن درمی یابسد، اینست که بنداری در اصفهان متولد شده و در این شهر پرورش یافته است. و پس از چندی به سفر شام رفته و به عیسی بن ابی بکر بن ایوب، پادشاه شام، پیوسته و ترجمه شاهنامه را که در سال ۶۲۰ هجری به پایان برده بدان پادشاه اهدا کرده است.<sup>۶</sup> از فحوای سخن بنداری معلوم می شود که وی علاقه ای به اقامت در شام نداشته و مترصد بوده است تا صلح و جایزه خود را در ازای ترجمه شاهنامه از پادشاه شام دریافت کند و به دیار خویش بازگردد. این مطلب از ترجمه داستان گیو پسر گودرز که برای یافتن کیخسرو به توران می رود و به انواع شدائد و سختیها دچار می گردد، دریافت می شود. زیرا مترجم (بنداری) در اینجا زمینه را برای بحث شکوای خویش مناسب یافته و از رنج غربت نالیده است:

فیا صاح استمع ابشک شکوی      نزع لایری یوما "قرارا .  
بعیدالدار من اعلام جسی      تغرب یرکب الخطط الغمارا<sup>۷</sup>

بنداری از هنر شاعری نیز بهره مند بوده است. چه، می بینیم که در ضمن ترجمه مطالب شاهنامه، گاه گاه به مناسبت، اشعاری از خود آورده است که در همین مقاله به پاره ای از آنها اشاره خواهد شد.

مترجم شاهنامه مورخ هم بوده است. چنانکه تاریخ سلاجقه را که انوشیروان بن خالد، وزیر سلطان محمود بن محمد بن ملکشاه، متوفی به سال ۵۳۲ هجری به فارسی تألیف کرده و عمادالدین اصفهانی آن را از فارسی به عربی برگردانده بود، تلخیص کرده است. و این کتاب بنداری در لیدن و قاهره به چاپ رسیده است.<sup>۸</sup> و چنانکه قبلاً اشاره شد کتاب تاریخ دیگری از عمادالدین نیز بوسیله بنداری تلخیص شده است.

نسخه ای از کتاب شاهنامه که مورد مطالعه و بررسی اینجانب قرار گرفته، به اهتمام و کوشش دکتر عبدالوهاب عزام استاد دانشگاه مصر به صورتی بسیار جالب و دلپذیر در سال ۱۳۵۰ هجری تصحیح و به زیور طبع آراسته گردیده است.

قبل از هر سخن باید گفت که بنداری تمام شاهنامه را ترجمه نکرده است و تنها به ترجمه مطالبی که هسته اصلی داستانها و رویدادهای شاهنامه را تشکیل می داده، بسنده

کرده است.

غالب سرآغازهای داستانها، توصیفهای طبیعت، وصف جنگ‌افزارها، توصیف قهرمانان و زیبارویان، شرح آرایشهای جنگی، تفصیل میدانهای کارزار و بسیاری از این نوع مطالب را یا به‌کلی حذف کرده و یا به‌اختصار از آنها گذشته است. آنگونه که مصحح کتاب تخمین زده، مترجم، در مجموع، بیش از ثلث شاهنامه را ترجمه نکرده است. گوئی هدف اصلی او این بوده است که در اندک زمان، اصل داستانها و نتیجه آنها را در پیش چشم خواننده عربی‌زبان بیاورد. هرگاه تنها جنبه‌های هنری شاهنامه را در نظر آوریم این ترجمه ناقص و ابتر است. زیرا فاقد بسیاری از هنرنمائیها و ریزه‌کاریهای فردوسی است. اما از آنجا که این اختصار، خواننده را زودتر به نتیجه داستانهای می‌رساند، برای کسی که بخواهد تنها از رویدادها و حوادث شاهنامه آگاهی یابد، می‌تواند سودمند باشد.

ارزش دیگر شاهنامه بنداری در قدمت آن است. زیرا ترجمه آن در سال ۶۲۰ هجری صورت گرفته است و ما نسخه‌ای از شاهنامه که قدیمتر از این تاریخ باشد در دست نداریم. علاوه بر این، نسخه یا نسخی که مترجم برای ترجمه، از آنها استفاده کرده، مسلماً تاریخ کتابت آن پیش از سال ۶۲۰ بوده است. بنابراین، این ترجمه می‌تواند برای پژوهشگران و محققان مأخذ و منبعی ارزشمند و اصیل باشد. از اینها گذشته، بنداری با این‌کار خدمتی شایسته در نشر و اشاعه تاریخ و فرهنگ و تمدن ایران کرده و عربی‌زبانان را با حماسه ملی ما آشنا ساخته است.

### تصرفات مترجم

دخل و تصرفاتی که مترجم در ترجمه متن اصلی شاهنامه نموده به‌طور اختصار به قرار زیر است:

۱ - غالب مقدمات و سرفصلها و همچنین ابیاتی که معمولاً فردوسی قبل از آغاز هر داستان به‌صورت براعت استهلال و در پایان به‌گونه اندرز و عبرت از حوادث داستان می‌آورد و اهمیت آنها اگر بیشتر از اصل داستان نباشد، کمتر نیست، ترجمه نشده است. به‌عنوان مثال، مقدمه داستان رستم و سهراب که با ابیات زیر شروع می‌شود، حذف شده است.

دل نازک از رستم آید به خشم  
به خاک افکند نارسیده ترنج  
هنرمند گوئیمش از بی‌هنر

یکی داستان است بر آب چشم  
اگر تندبادی برآید ز کبج  
ستمکاره خوانیمش از دادگر

اگر مرگ داد است بیداد چیست  
از این راز جان تو آگاه نیست  
ز داد این همه بانگ و فریاد چیست  
بدین پرده اندر تیرا راه نیست<sup>۹</sup>  
همچنین ابیاتی که در پایان این داستان آمده و از بخشهای جالب شاهنامه است حذف گردیده است.

چنین گفت بهرام نیکو سخن  
نه ایدر همی ماند خواهی دراز  
به تو داد یک روز نوبت پسدر  
چنین است رازش نیاید پدید  
در بسته را کس نداند گشاد  
حتی مقدمه و سرفصلهایی که فردوسی در نیایش خداوند سروده است، در ترجمه حذف شده است.

مثلاً در آغاز داستان کاموس کشانی، فردوسی، ابیات زیر را در ستایش آفریدگار سروده ولی مترجم همه را حذف کرده است.

بنام خداوند خورشید و ماه  
خداوند هستی و هم راستمی  
خداوند کیهان و بهرام و شید  
از او گشت پیدا زمین و زمان  
که بندگان تو صفیهای اصلی فردوسی را حذف کرده و به جای آنها ابیاتی که خود بمخاطر داشته آورده است. مثلاً ابیات زیر را که فردوسی در توصیف زیبایی رودابه سروده، حذف کرده است:

پس پرده او یکی دختر است  
ز سر تا به پایش به کردار عاج  
بر آن سفت سیمین دو مشکین کند  
و به جای این ابیات دوبیت زیر را آورده است:

بیضاء تحب من قیام فرعها  
فکانه فیه نه سار ساطع  
و گاه پاره‌ای از توصیفات را ترجمه کرده ولی نه بطور کامل، مثلاً از سه بیت زیر که در توصیف زیبایی تهمنه مادر سهراب آمده:

دو اسرو کمان و دو گیسو کند  
به بالا به کردار سرو بلند

دو رخ چون عقیق یمانی به رنگ  
روانش خرد بود و تن جان پساک  
دهان چون دل عاشقان گشته تنگ  
تو گفتی که بهره ندارد ز خاک  
تنها مضمون دو بیت را به صورت زیر ترجمه کرده است:

"ذات حاجبین کقوسین و غدیرتین تضطربان کحبلین، و کانهما من فرط اللطافة والملاحه صورت من روح" ۱۴.

۲ - حذف پاره‌ای از حوادث و رویدادها - بنداری علاوه بر حذف توصیف‌های شاعرانه فردوسی، پاره‌ای از وقایع و اتفاقات که در فصول مختلف شاهنامه آمده و با داستان ارتباط می‌یابد، زاید تشخیص داده و حذف کرده است. از آنجمله است: ازدواج فریبرز با فرنگیس مادر کیخسرو در فصل "پادشاهی کیخسرو" و نصایح زال به رستم، در داستان "رستم و اسفندیار" و جنگ رستم با چتکش و سوء قصد پادشاه یمن به جان فرزندان فریدون، ازدواج گیو با دختر رستم، آزمودن فریدون فرزندان خود را و بسیاری مطالب و رویدادهای دیگر.

علاوه بر این، بسیاری از نامه‌ها و خطبه‌ها و وصایای پادشاهان از جمله محدوفات این ترجمه است. مدایح سلطان محمود در ترجمه حذف شده است. بدین ترتیب که هر جا مترجم به مدح محمود رسیده آن را حذف کرده و به جای آن زبان به مدح ممدوح خویش گشوده است. نمونه آن در داستان اسکندر مشهود است. می‌گوید: "چون بدینجا رسیدم مشاهده کردم که فردوسی از حال خویش سخن گفته و به مدح سلطان سعید، محمود رضی الله عنه پرداخته است، من هم از فرصت استفاده کردم و زبان به ستایش پادشاه شرق و غرب، ملک عادل، ابوالفتح، عیسی بن ابی بکر گشودم." آنگاه فصیده‌ای در مدح این پادشاه آورده است. ۱۵

در "پادشاهی کیخسرو" نیز مدیحه محمود را حذف کرده و چنین گفته است: "وقتی ترجمه من بدینجا رسید و به مدح محمود رسیدم چنین اندیشیدم که سزاوار است من نیز زبان به ذکر سجایای ملک معظم، ابوالفتح عیسی بن سلطان بکشایم زیرا او از محمود بیشتر سزاوار ستایش است (هواحق بالحمد والثناء من محمود) پادشاهی که هرگاه فردوسی در روزگار او می‌زیست آرزو می‌کرد که این مدایح در توصیف او باشد."

سپس فصیده‌ای در مدح این پادشاه با مطلع:

خضعت لرفعة قدرک الجوزاء و تقاصرت عن فضلک الدائم ۱۶

آورده که دارای ۴۶ بیت است. در خاتمه کتاب نیز از محرومیت فردوسی یاد کرده و چنین گفته است. "اگر فردوسی در زمان خویش بی بهره مانده و از این بابت شکایت کرده

است. من از ترجمه این کتاب بهره‌ها بردم و به آرزوهای خویش رسیدم.  
 سعاده‌الجد، حتی لوبلغت درجه الطائیین نظاماً و نلت منزلة الصادین نثراً" ۱۷  
 ۳- افزودن مطالب بر متن - بنداری در ترجمه شاهنامه، گهگاه از تاریخ طبری و حمزه، اصفهانی و مسعودی شاهد می‌آورد تا به زعم خویش، گفته‌های فردوسی را کامل کند و یا حادثه‌ای را که فردوسی نقل نکرده، یادآور شود. به عنوان نمونه به یکی دو مورد از آنها اشاره می‌شود.

فردوسی در "پادشاهی هرمز نرسی" می‌گوید: "هرمز بر تخت نشست و تاج بر سر گذاشت و خدای را نیایش کرد و حاضران را اندرز داد." در همین جا مترجم از تاریخ طبری مطلب زیر را بر گفته‌های فردوسی می‌افزاید: "از آنجا که مردم قساوت قلب و خوی ناسازگار این پادشاه را پیش از رسیدن به پادشاهی، دیده از او در بیم بودند و هرمز چون این معنی را دریافت به مردم گفت، من آن سنگدلی و قساوت را به رأفت و شفقت به مردم، تبدیل کرده‌ام و با مردم به نیکی رفتار کرد." ۱۸

در پادشاهی قباد نیز از حمزه، اصفهانی، چیزی بر گفته‌های فردوسی می‌افزاید. بدین ترتیب که قباد هم بعد از آنکه از زندان رهایی یافت از طریق فارس روی به خراسان نهاد و چون به اردستان (سه منزلی اصفهان) رسید میل مجامعت بر او غالب آمد، بفرمود تا دختری نژاده را طلب کنند. سرانجام دختر دهقانی که در نهایت جمال بود و نژادی اصیل داشت، به زنی گرفت و از این دختر کسری انوشیروان تولد یافت ۱۹. در پادشاهی شاپور اردشیر، بعد از ترجمه بخشی از رویدادهای زمان او می‌گوید: "و از جمله چیزهایی که فردوسی فراموش کرده، داستان "قلعه" حضر" است. سپس داستان این قلعه را به تفصیل بیان می‌کند ۲۰. این مطلب را مصحح کتاب نیز دریافته و بدان اشاره کرده است.

بنداری در ترجمه حوادث و وقایع شاهنامه تعصب دارد. در بسیاری از موارد پس از نقل داستانی که به زعم او نادرست است می‌گوید: "العهدة علیه."

در داستان زال و رودابه و آمدن زال در کنار قصر رودابه و گشودن رودابه گیسوان خود را و خواستن از زال که گیسوی او را بگیرد و به بالای قصر آید، می‌گوید: "قال (یعنی قال فردوسی) والعهدة علیه، فسدت قرونها و اشارت الی آن یتعلق بها ویصعد" ۲۱.  
 فردوسی این معنی را بدنیسان بیان کرده است.

فرو هشت گیسو از آن کنگره  
 به دل زال گفت این کمندی سره  
 پس از باره رودابه آواز داد  
 که ای پهلوان بچه گگرد راد

بگیر این سر گیسسو از یکسویم ز بهر تو باشد همی گیسویم<sup>۲۲</sup>  
و در داستان رستم و سهراب، بیت:

چنین گفت موبد که مردن بنام به از زنده، دشمن بر او شادکام  
را اینگونه ترجمه کرده است: "والموت علی الحفاظ خیر من شماتة الاعداء".<sup>۲۳</sup> بطوری  
که مشاهده می‌شود از موبد نقل قول نکرده است.

در اثنای ترجمه، جمله "فزع صاحب‌الکتاب" که مقصود فردوسی است زیاد تکرار  
می‌کند. پاره‌ای از کلمات که به‌نظر مترجم با دین اسلام سازش نداشته، با کلمات دیگر  
تعبیر می‌کند مثلاً "هر جا لفظ "اهرم" و "دیو" آمده به‌جای آنها "ابلیس" و "جنی"  
آورده است. با توجه به مطالب مذکور بنداری مترجمی امین نبود و اوصالت ترجمه راعایت نکرده است.  
دنباله دارد

### پاورقی‌ها

۱ - در فرهنگ مرحوم دکتر معین نام این کتاب "زبدة النصرة و نخبة العصرة" آمده  
است.

۲ - این پادشاه، همان عیسی بن ابی بکر ایوبی ممدوح بنداری است که بارها نامش در  
"الشاهنامه" آمده است.

۳ - دائرة المعارف اسلامی ذیل کلمه "بنداری". ۴ - لغت‌نامه، دهخدا، ذیل کلمه

بنداری. ۵ - "الشاهنامه" ص ۳ س ۱۴ "مقدمه" بنداری. ۶ - الشاهنامه ص ۹۷

"مدخل". ۷ - الشاهنامه ص ۱۹۱ س ۲۵، - بخش اول. ۸ - الشاهنامه ص ۹۸

مدخل - اثره المعارف اسلامی ذیل "بنداری". ۹ - شاهنامه، زول مول جلد ۲ ص

۳۷. ۱۰ - شاهنامه، زول مول جلد ۲ ص ۹۷. ۱۱ - شاهنامه، زول مول جلد سوم ص

۳. ۱۲ - شاهنامه، زول مول جلد اول ص ۱۲۳. ۱۳ - شاهنامه ص ۶۰ س ۳-۴،

بخش اول. ۱۴ - شاهنامه ص ۱۳۲ س ۲۵ بخش اول. ۱۵ - شاهنامه ص ۳۳ س

۴، بخش اول. ۱۶ - شاهنامه ص ۲۷۱ و ۲۶۹ بخش اول. ۱۷ - شاهنامه ص ۲۷۸

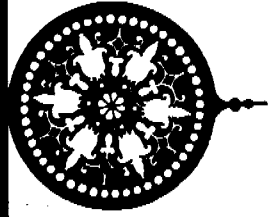
بخش دوم س ۶، مصحح حدس زده است که مقصود از "طائیین" ابوتام و بختری و از

"صادین" صاحب بن عباد و صابی است. ۱۸ - شاهنامه ص ۶۲ بخش دوم. ۱۹ -

شاهنامه ص ۱۱۷ بخش دوم. ۲۰ - شاهنامه ص ۵۸ س ۶ - بخش دوم. ۲۱ -

شاهنامه ص ۶۲ - بخش اول. ۲۲ - شاهنامه، زول مول جلد ۱ ص ۱۳۴. ۲۳ -

شاهنامه ص ۱۴۱ س ۲ بخش اول.



# شعر

زیر نظر حبیب یغمالی

## نقش رؤیائی

ماند برجای عشق بی پایان بریغای مرا  
 باشد این دولت بهین حاصل زینای مرا  
 می برد سرمست در دنیای رؤیائی مرا  
 ز آن بسر خوش زیستن باشد توانائی مرا  
 هر زمان فرسوده دارد ، خامه فرسائی مرا  
 هر زمان آرد پیمای نغمه نائی مرا  
 چون هما آرد سعادت ، خوی عنقائی مرا  
 رند بی باکم ، چه ترسانی زرسوائی مرا  
 گفت پنداری نهان ، در عین پیدائی مرا  
 میکشاند ، این دل شیدا بشیدائی مرا

یافت پایان عهد شورانگیز برنای مرا  
 محو در زیبائی و مسحور زیبا منظم مرا  
 نقش زیبای شفق ، لبخند شادی بخش صبح  
 آشنایم با هنر ، پیوند دارم با سخن  
 ز آفرینی بخشدم نیرو ز نو تیر دبیر  
 از جهان آرزوها ، وز دیار یادها  
 کنج عزلت فارغ از غوغا بهشت آرزوست  
 مرغ توفان را ز توفان کی بود بیمی بدل  
 گفتمش تا چند پنهانی ز چشم عاشقان  
 آن پر پروتا تماشا را به بام آبد مگر

\* \* \*

در میان جمع ، دل گیرد ز تنهائی مرا  
 از جمالت رخ نمود ، آن نقش رؤیائی مرا

بی توای آرام جان در بوستان با دوستان  
 دیده بودم دلریا نقشی برؤیاهای خود

\* \* \*

بود هر چند آرزوی بی تمنائی مرا  
 "گرچه در سرنیست دیگر شور برنای مرا"  
 علی صدارت

دیدمش از دور و دل غرق تمنا شد نسیم  
 این غزل راستاد رعدی افتقا باشد که گفت

## ترانه

روی تو به خنده بهاران ماند  
 ای بار ، نگاه تو به باران مانسد

موی تو به موج جویباران ماند  
 تو می نگری و شعر من می روید

علی رضا صدقی (آتش)



## پیری

## پیری

بند غم در پا و دست عجز بر زانو نهاد  
 مو به خاکستر سپرد و ضعف بر بساز نهاد  
 یک بیک از پشت سر آورد و پیش رو نهاد  
 گاه بر سر، گاه بر دل، گاه بر پهلو نهاد  
 پای از گلشن کشید و روی بر مشکو نهاد  
 لوحه‌ای از سنگ، روی نرگس جادو نهاد  
 داغ‌ها بر لاله و نیلوفر و شب‌بو نهاد  
 یادگاری چند، بر پیشانی و اسرو نهاد  
 سوی اقلیم بقا، ناچار باید رو نهاد  
 نوحه‌ای جانسوز را بنیاد بر کوکو نهاد  
 یادگاری خیر، همچون کرده نیکو نهاد  
 " دیدی آخر لعنت پیری به من هم رو نهاد"  
 علی باقرزاده (بقا)

نو جوانی رفت و پیری زی وجودم رونهاد  
 روشنی از دیده، رنگ از رخ، نشاط از دل گرفت  
 درد و رنج و ناتوانی را بدست سال و ماه  
 دست لوزان را پی تسکین درد میسودا  
 عاشق گل، خویش نشین باغ، با حالسی نزار  
 چرخ افسونگار چشم روشنم را تیره کرد  
 نقش‌ها از سرگذشت عمر، بر رویم کشید  
 نو جوانی رفت و با خط جلی از خویشتن  
 منزل پنجاه شد نزدیک و رهن دار فنا  
 آفتاب عمر شد بر سام و دل چون فاخته  
 نیک فرجام آنکه بعد از خویشتن در این جهان  
 همدم شعر " بقا " " امید " ما فرموده است

دوست شاعر مهدی اخوان ثالث (م - امید) غزلی دارد به مطلع :

دیدم آخر لعنت پیری به من هم رو نهاد  
 غم، سرم بر دست و دست آرنج بر زانو نهاد

## دنباله حاشیه صفحه ۲۵۶

ژوئیه شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

- ۱۹ - مقاله "لنین در باره زبان، مجموعه آثار لنین، جلد ۱۹، صص ۳۵۷ - ۳۵۴  
 ۲۰ - در سال ۱۹۵۶ انجمن روابط فرهنگی لهستان و شوروی متجاوز از ۷ میلیون عضو داشت که اغلب آنها به دلایل سیاسی (و نه از روی میل و اراده آزاد) این عضویت را پذیرفته بودند. بعد از لهستان، کشور رومانی (با ۵ میلیون)، چکاسلوواکی (با ۲ میلیون) و بلغارستان (با یک میلیون و هفتصد هزار) عضو بترتیب در ردیف دوم و سوم و چهارم قرار داشتند.  
 بنگرید به کتاب برژنفسکی تحت عنوان "بلوک شرق" صص ۱۱۶ - ۱۱۵  
 ۲۱ - به نقل از نامه مورخ ۲ مه ۱۹۲۲ (اردیبهشت ۱۳۰۰ خورشیدی) میرزا محمد خان قزوینی (از پاریس) خطاب به جناب دکتر محمود افشار، متن کامل این نامه در شماره ۴ دوره چهارم مجله آینده (اسفند ماه ۱۳۳۸) صص ۲۷۵ - ۲۷۲ چاپ شده است.  
 ۲۲ - به نقل از نطق تقی زاده در مجلس سنا، بنگرید به مجله آینده، شماره ۳ (بهمن ماه ۱۳۳۸) ص ۱۶۴  
 ۲۳ - مجله آینده، شماره ۳، ص ۱۶۴  
 ۲۴ - مقاله دکتر افشار در مجله آینده شماره ۳ (دوره چهارم) - بهمن ماه ۱۳۳۸، صص ۱۶۵ - ۱۶۴